

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Reports

گزارشها

بهرام رحمانی
۰۹ اکتوبر ۲۰۲۱

بیست و ششمین جلسه دادگاه حمید نوری در ستهکلم!

بیست و ششمین جلسه دادگاه حمید نوری، روز پنجشنبه پانزدهم مهر ۱۴۰۰-هفتم اکتبر ۲۰۲۱، با ادامه شهادت مجید جمشیدیت، از نجاتیافتگان آن اعدامها، ادامه یافت.

مجید به گفته وکیل مشاورش، شهریور ۱۳۶۰ در حالی که دانش آموز بود بازداشت شده و ده سال در زندانهای اوین، قزلحصار و گوهردشت زندانی بوده است.

مجید جمشیدیت که ساکن کانادا است در دادگاه حمید نوری در سویدن گفت که با نوشتن نامه محکومیت علیه سازمان مجاهدین خلق از اعدام نجات پیدا کرده است: «می دانستم اگر ننویسم اعدام می شوم.»

وی گفت: «ما حتی مطمئن نبودیم که با پذیرش شرایط هم زنده بمانیم. یعنی مرز زنده ماندن مان را نمی دانستیم. من در مرداد ۶۷ برای چندمین بار مرگ را در نزدیکی خودم حس کردم و فکر می کنم اگر آن افرادی که اعدام شدند حاضر می شدند شرایط را بپذیرند، اینها شرایط سخت تری می گذاشتند و تعداد بیش تری از ما را می کشتند چون تصمیم گرفته بودند تعداد زیادی را اعدام کنند.»

به گفته جمشیدیت، هفتم مرداد ۱۳۶۷ همه امکانات اخباری زندانیان را گرفتند و «طرفهای عصر با رامین قاسمی و مهدی وثوق که هر دو اعدام شده اند، متوجه سروصداهایی شدیم. از دریچه کوچک پنجره ای که میله های آهنی خیلی بزرگی داشت نگاه کردیم و متوجه شدیم که تحرکات غیر معمول در جریان است. متوجه فرغونی شدیم که در آن طناب دار می بردند. در سمت راست یک سوله یا کانتینر بود و صدای خوشحالی و صلوات شنیدیم. همان شب ۲۰ نفر از بچه ها را بردند و این ۲۰ نفر دیگر برنگشتند. پیش از این متوجه مرسی شده بودیم که حرف از هیات مرگ می زد و متوجه شدیم که اتفاق های بزرگی دارد می افتد. به همین دلیل وقتی ما را بردند و به صف کردند، هوشیارتر بودیم.»

وی گفت که آقای جمشیدیت سال ۱۳۶۲ در زندان اوین، سال ۱۳۶۵ در زندان گوهردشت و سال ۱۳۷۳ یا ۱۳۷۴ از سر اتفاق در خیابان، حمید نوری را دیده است.

مجید جمشیدیت گفت وقتی در سال ۷۴ یا ۷۵ به صورت اتفاقی حمید نوری را در خیابان عباس آباد تهران دید، نوری با دستپاچگی به او گفت که دیگر در زندان کار نمی کند و در کار معدن است.

وی افزود که در اتاق هیات مرگ، چهار نفر را دیده و حسینعلی نبیری و مرتضی اشراقی را شناخته و بعدها متوجه شده که دو نفر دیگر، ابراهیم رئیسی و مصطفی پورمحمدی بوده اند: «۲۰ دقیقه با من سؤال و جواب کردند و به سلول

انفرادی بردند و بعد به بند روبه‌روی جهاد منتقل شدم که زندانیان این بند چندان در جریان اعدام‌ها نبودند. ناصرین (محمد مقیسه) و حمید عباسی (حمید نوری) همه را به صف کرده و سؤال و جواب کردند و همه را به راهروی مرگ بردند که عده‌ای برنگشتند. پس از آن دیگر، سکوت شنیدیم و بعد اعدام کمونیست‌ها را شروع کردند.»

دادستان: عباسی را زمان خاصی دیدید؟

مجید جمشیدی: بلی در یک زمانی پدر من اصرار کرده بود برای آزادی من. مرا به دفتر دادیاری بردند و من چشم‌هایم بسته بود. ناصرین و عباسی آنجا بودند. من نمی‌دونستم پدرم آنجاست. آن‌ها سؤالاتی از من می‌کردند تا به پدرم نشان دهند که من هنوز سر موضع مجاهدین هستم و به‌همین دلیل مرا آزاد نمی‌کنند. چشم مرا باز کردند. من ناصرین و عباسی و پدرم را در آنجا دیدم.

دادستان: از نظر زمانی کی بود؟

جمشیدی: اواخر ۶۸ یا اوایل ۶۹ بود.

دادستان: شما سال ۱۳۷۰ آزاد شدید؟

جمشیدی: البته آن روزی که پدرم به زندان آمده بود و خیلی اصرار می‌کرد مرا آزاد کنند مادرم مریض بود. اما من نمی‌دانستم. مادر من مرد. این لحظه وی بغض کرد و دادگاه را تحت تأثیر قرار داد.

دادستان: می‌توانید ادامه دهید؟ توی این مدت زمانی یعنی از اواخر ۶۷ تا ۷۰ چندین بار عباسی را دیدید؟

جمشیدی: خیلی دیدم. اما چند بار دیدم یادم نیست. کسانی را آزاد می‌کردند و تحرک این‌ها زیاد شده بودند. فرم جدید می‌دادند و پر می‌کردند. به همین دلیلی من بارها نوری را دیدم. دادستان: بعد از ۱۳۷۰ آزاد شدید آیا باز هم نوری را دیدید.

جمشیدی: بلی خیابان عباس‌آباد تهران رد می‌شدم ناگهان به فاصله نیم متری با عباسی روبه‌رو شدم. از آنجا که خودش مرا می‌شناخت و الان می‌شناسد سریعاً به من گفت: من دیگر در زندان نیستم و در کار معدن هستم. همین.

دادستان: تو جوابی بهش دادید؟

جمشیدی: نه.

دادستان: شما شخصی را که در ۶۲ در اوین و گوهر دشت ۶۷ و خیابان دیدید یک شخص است؟

جمشیدی: بلی همین شخصی که اینجا نشسته است.

دادستان: از کجا این‌قدر مطمئن هستید که این یک شخص است و اینجا نشسته است؟

جمشیدی: مگر می‌شود کسی که شما را بارها شکنجه و تهدید کرده است و مرتب می‌دیدید چگونه می‌توانید مطمئن نباشید؟ اگر روزی اسم رفیقم یادم برود اما هرگز اسم عباسی یادم نمی‌رود. هم‌چنان اسم لشکری و ناصرین هم یادم نمی‌رود...

دادستان: چه زمانی و چه‌طوری از تحقیقات نوری آگاه شدید؟

جمشیدی: اولین بار در بی‌بی‌سی فارسی خبر خواندم و بلافاصله عکس‌اش منتشر شد و مطمئن شدم خودش است. مدیای فارسی خیلی درباره او حرف زدند.

دادستان: یادت می‌آید چه عکس از او دیدید؟

جمشیدی: عکسی که من دیدم عکس جدیدش بود اما خودش بود. در ضمن از دوستان قدیمی هم خبر را گرفتم. خیلی زود متوجه شدم همه می‌گویند خودش است: مسعود نعمتی و یکی دو تا هم ایران هستند نمی‌توانم اسمشان را بگویم. دادستان: با کسی دیگری هم تماس گرفتید؟

جمشیدی: در روزها نخست نه.

دادستان: بعدا چی؟

جمشیدی: سعی کردم با ایرج مصداقی و کاوه موسوی را پیدا کنم در نتیجه به وکیل یوهان رسیدم. یوهان برای من ایمیل زد. بعد آقای هسلبری را به من معرفی کرد.

دادستان: شما خیلی با مصداقی تماس داشتید؟

جمشیدی: نه.

دادستان: گفתי سعی کردی با مصداقی تماس برقرار کنی؟

جمشیدی: تلفنش را نداشتم.

دادستان: آخرین بار کی بود که با او حرف زده بودید؟

جمشیدی: خیلی سال‌ها قبل.

دادستان: چه‌طور پیش هیات مرگ رفتید و چه سؤالاتی پرسیدند. گفتید سؤالات آن‌ها را جواب نمی‌دانم اعدام می‌شدم. آیا می‌توانید از احساسات خودتان در مقابل این هیات بگویید؟

جمشیدی: من مطمئن نبودم حتی با پذیرش شرایط آن‌ها زنده بمانم. یعنی ما مرز زنده ماندن و مردن را نمی‌دانستیم. من فکر می‌کنم و حس می‌کردم اگر شرایط آن‌ها مانند من می‌پذیرفتند باز هم تعداد زیادی را اعدام خواهند کرد. این‌ها شرایط سخت‌تری می‌گذاشتند و تعداد بیشتری از ما را می‌کشتند.

دادستان: بر چه مبنایی این حرف را می‌زنی؟

جمشیدی: این‌ها تصمیم گرفته بودند تعداد زیادی را اعدام کنند. من این تجربه را داشتم. آن‌ها در سال ۶۰ هر روز اسامی اعدامی‌ها را در روزنامه‌ها اعلام می‌کردند تا مردم را بترسانند.

دادستان: برگردیم به احساس تو. چه احساسی داشتید؟

جمشیدی: هر لحظه امکان داشت بمیرم. ... چون که فاصله مرگ و زندگی بسیار کم بود. اگر من امروز این‌جا هستم و تصمیم گرفتم این‌جا بیايم در واقع به‌خاطر آن بچه‌هایی‌ست که رفتند و اعدام شدند. این حداقل کاری‌ست که من می‌توانم انجام دهم. چون من در مرداد ۶۷ بارها مردن را حس کردم.

دادستان چند سؤال دارم. آیا شما در اوین و گوه‌ردشت کسی به نام حمید می‌شناختید؟

جمشیدی: بلی حمید را می‌شناسم اما فامیلی‌اش را نمی‌دانستم تا این که در پرونده وکیل دیدیم فامیلی‌اش رحمانی است. او ورزشکار بود و همیشه در اوین بود و هرگز به گوه‌ردشت نیامد.

دادستان: شما او را کی دیدید؟

جمشیدی: در اوین ۱۳۶۲ و ۱۳۶۸.

دادستان: می‌توانید چهره این شخص را ترسیم کنید؟

جمشیدی: بلی قد بلندی داشت. ورزیده بود. ریش هم داشت.

دادستان: چیز بیش‌تری از او به جا می‌آورد؟

جمشیدی: منظورتان قیافه‌اش است؟

دادستان: بلی. او کارش چی بود؟

جمشیدی: جزو پرسنل زندان بود اما بیش‌تر کارهای ورزشی می‌کرد. بعدها بعد از آزادی‌م شنیدم با مجید قوسی با هم به کارهای ورزشی می‌پردازند.

دادستان: سمتش چی بود؟

جمشیدی: توی آموزشگاه اوین که یک بخشی از زندان اوین بود این توی آن قسمت سرپرستی اداری بندها که می‌گفتیم زیر ۸. این اصطلاحی که در تمام زندان‌ها به قسمت‌های جلو بندها می‌گویند. او آنجا مسئولیت اداری داشت.

دادستان: حالا حمید رحیمی و حمید عباسی را مقایسه کنید چه چیز مشترکی دارند؟

جمشیدی: الان یادم می‌آید او را حاجی حمید صدا می‌کردند. عباسی را حمید عباسی. آن‌ها هیچ شباهتی به هم نداشتند فقط حاجی حمید کمی قد بلندتر و ورزیده‌تر بود.

دادستان: چهره‌اش چی؟

جمشیدی: صورت حاج حمید کمی گردتر بود.

دادستان: حالا من می‌خواهم عکسی به شما نشان بدهم. در این عکس چند نفر است ایستاده و یا نشسته‌اند. آیا از این اشخاص را در زندان اوین و یا گوهردشت می‌شناختید؟

جمشیدی: من این عکس را به‌طور واضح نمی‌بینم.

دادستان: اگر می‌خواهید نزدیک‌تر بروید و ببینید.

جمشیدی: نه یادم نمی‌آید.

هم‌زمان با ادامه دادگاه حمید نوری در سویدن محاکمه جوزف‌اس یکی از سربازان اردوگاه مرگ نازی نیز در جریان است. جوزف آن زمان ۲۱ ساله و حالا در صد سالگی به دادگاه آورده شده است. او در دادگاهی در شهر براندنبورگ آن‌در هافل محاکمه می‌شود. این هشدار بزرگی به همه دیکتاتورها و عوامل و عناصر آن‌هاست که راه گریزی از دادخواهی ندارند.

دادگاه روز پنج‌شنبه ۷ اکتبر برای ۱۷ بازمانده اردوگاه زاکسن‌هاوزن که در دادگاه مدعی یا خواهان هستند، اهمیت زیادی دارد.

در واقع ۷۶ سال بعد از پایان جنگ جهانی دوم یک سرباز اردوگاه مرگ نازی به اتهام همکاری در قتل ۳۵۱۸ نفر در دادگاه محاکمه می‌شود.

جوزف اس در سال ۱۹۴۲ میلادی، وقتی ۲۱ ساله بود کارش را به عنوان سرباز محافظ در اردوگاه زاکسن‌هاوزن شروع کرد. حالا در سن حدود ۱۰۱ سالگی باید روزی حدودا دو و نیم ساعت در دادگاه حضور داشته باشد. احتمال می‌رود محاکمه تا ماه ژانویه سال ۲۰۲۲ ادامه پیدا کند.

او سرباز محافظ اردوگاه کار اجباری زاخسناهوزن بود که نازی‌ها در چند کیلومتری برلین ساخته بودند. جوزف اس متهم به مشارکت در تیراندازی به اسرای جنگی شوروی و قتل سایر زندانیان با گاز کشنده سیکلون ب است که در اتاق‌های گاز استفاده می‌شد.

با گذشت بیش از هفت دهه از جنگ جهانی دوم بازماندگان نازی پیر می‌شوند. جوزف اس اکنون مسن‌ترین زندانی نازی است که در دادگاه از خود دفاع می‌کند.

چند سالی است که نازی‌های درجه پایین‌تر هم برای محاکمه به دادگاه آورده می‌شوند. پیش از آن فقط در صورتی نیروهای نازی محاکمه می‌شدند که به‌طور مستقیم در کشتار داشته باشند و این موضوع اثبات شده باشد.

ده سال پیش محکومیت سرباز اس اس به نام ایوان میکولایوچ دمیانیوک که در اردوگاه‌های مرگ نازی‌ها به «ایوان مخوف» معروف بود، باعث تغییر رویه قضایی شد. او در دادگاهی در مونیخ به جرم مشارکت در قتل بیش از ۲۸ هزار یهودی در لهستان محکوم شناخته شد.

جوزف اس که به دلایل امنیتی توسط دادگاه این‌طور معرفی شده است، تحت تدابیر شدید امنیتی در دادگاهی در شهر براندنبورگ آن در هافل محاکمه می‌شود.

او با صندلی چرخدار به دادگاه آمد در حالی که صورتش را با یک پوشه پنهان کرده بود. ظاهراً جوزف اس سال‌ها در اطراف براندنبورگ کلیدساز بوده است.

استفان واترکمپ، وکیل جوزف اس، به دادگاه گفته که موکلش درباره اتهام‌های مطرح شده علیه خود در دادگاه هیچ صحبتی نخواهد کرد. اما در ادامه دادگاه در روز جمعه هشتم اکتبر درباره شرایط خودش توضیحاتی خواهد داد.

سیریل کلمنت، دادستان عمومی درباره کشتار سیستماتیک در این اردوگاه در فاصله سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ میلادی به دادگاه گفت: «متهم آگاهانه و با میل خود از کشتار حمایت کرده است. دست‌کم با انجام وظایف روزانه خود که به طور کامل در خدمت رژیم کشتار بوده است.»

ده‌ها هزار نفر از اسرای یهودی، نیروهای مقاومت، زندانیان سیاسی و همجنس‌گرایان در این زندان کشته شدند. یک اتاق گاز در این اردوگاه کار اجباری در سال ۱۹۴۳ ساخته شد. در اواخر جنگ ۳۰۰۰ نفر به دلیل آنکه «قادر به پیاده‌روی طولانی» نبودند در اتاق گاز قتل عام شدند.

کریستوفل هایر ۶ ساله بود که برای آخرین بار پدرش را دید. یوهان هندریک هایر یکی از ۷۱ جنگجوی نیروی مقاومت هلند بود که در اردوگاه به رگبار بسته شدند.

کریستوفل هایر به روزنامه برلینر تسایتونگ، چاپ برلین گفته «قتل یک سرگذشت ساده نیست؛ جنایتی نیست که با گذر زمان به طور قانونی پاک شود.»

لئون شوارتزبام، یکی دیگر از مدعیان که ۱۰۰ سال دارد و زمانی در اردوگاه زاخسناهوزن بوده، می‌گوید این احتمالاً آخرین دادگاهی است که در آن شاهد محاکمه قاتل عزیزانش خواهد بود. بیش‌تر محافظان اردوگاه‌های مرگ نازی تاکنون محاکمه نشده‌اند.